

که با یک سپاهی که محافظت او می‌کرد، در منزل خود بماند.

پولس در روم

¹⁷ و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مرا در اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند. ¹⁸ ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند. ¹⁹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از ائت خود شکایت کنم. ²⁰ اکنون بدین جهت خواستم شما را ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم. ²¹ وی را گفتند: ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافته‌ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است. ²² لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بد می‌گویند.

²³ پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می‌نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامه حجت می‌کرد. ²⁴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند. ²⁵ و چون با یکدیگر معارضه می‌کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که روح‌القدس به وساطت اِسْعَیای نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده، ²⁶ گفته است که: نزد این قوم رفته بدیشان بگو به، گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگرست و نخواهید دید؛ ²⁷ زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می‌شنوند و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان را شفا بخشم. ²⁸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد ائمت‌ها فرستاده می‌شود و ایشان خواهند شنید. ²⁹ چون این را گفت یهودیان رفتند و با یکدیگر مباحثه بسیار می‌کردند.

³⁰ اما پولس دو سال تمام در خانه اجاره‌ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می‌آمد، می‌پذیرفت. ³¹ و به

در جزیره ملیطه

¹ و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد. ² و آن مردمان بَرّبری با ما کمال ملاطفت نمودند، زیرا به سبب باران که می‌بارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند.

³ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می‌نهاد، به سبب حرارت، افعیای بیرون آمده، بر دستش چسبید. ⁴ چون بَرّریان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر می‌گفتند: بلاشک این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی‌گذارد که زیست کند. ⁵ اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت. ⁶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگته افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند: که خدایی است.

⁷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پولیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود. ⁸ از قضا پدر پولیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد. ⁹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند. ¹⁰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می‌شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.

رسیدن پولس به روم

¹¹ و بعد از سه ماه به کشتی اِسْکَنْدَرّیه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم. ¹² و به سراگوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم. ¹³ و از آنجا دور زده، به ریغیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دَوّم وارد پوطیولی شدیم. ¹⁴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم. ¹⁵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فُورِن آپوس و سهدگان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قوئ‌دل گشت.

¹⁶ و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند

عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می داد. ملکوت خدا موعظه می نمود و با کمال دلیری در امور